

## مقاله‌ای مختصر در خصوص "مقادیر و مقیاس‌ها" در سابق

سلیمان فدوی<sup>۱</sup>

اشاره:

پیشینیان ما، با هوش سرشارشان که قابل تقدیر است، برای اندازه‌گیری کمیت‌های گوناگون از قبیل طول، سطح، حجم و وزن، واحدهایی برای سنجش اختیار نموده‌اند که امروزه معمولاً موضوعیت خود را از دست داده است. اما اکنون، در پاره‌ای از موارد، به لحاظ درج این مقادیر و مقیاس‌ها در اسناد اعم از بنچاق و سایر اسناد مالکیت چه اسناد عادی و چه اسناد رسمی، ناگزیر از شناخت آن‌ها و انطباقشان با مقادیر و مقیاس‌های فعلی خواهیم بود.

به‌عنوان مثال، هنوز هم در پاره‌ای از اسناد، اصطلاحاتی نظیر شعیر، دانه، حبه، قفیز، من، چارک و فنجان دیده می‌شود که اگر معادل امروزی یا میزان فعلی آن‌ها را ندانیم، بی‌تردید در تشخیص درست مالکیت افراد دچار مشکلات جبران‌ناپذیری خواهیم شد. پاره‌ای از اصطلاحات نیز، به‌رغم قدمت طولانی آن‌ها، کماکان به‌عنوان وسیله‌ای برای سنجش میزان مالکیت، مورد استفاده قرار می‌گیرند. برای نمونه، از این دسته می‌توان به دانگ، جریب و ذرع اشاره داشت.

ذکر این نکته نیز ضروری است که در زمان‌های قدیم، شاید بعد مسافت بین شهرها و نبود وسایل نقلیه‌ی مناسب، عاملی باشد برای تفاوت این مقادیر و مقیاس‌ها، از نقطه‌ای به نقطه‌ی دیگر؛ که همین تفاوت آشکار، بر دشواری کار تحقیقی حاضر افزود.

در این مقاله، تا حد بضاعت علمی نویسنده، سعی شده شباهت‌ها و تفاوت‌های موجود در اصطلاحات قدیمی ضمن طبقه‌بندی آن‌ها در چهار فصل (اندازه‌گیری قدیمی طول، سطح، حجم و وزن) و بررسی واحد

۱. عضو هیئت علمی دانشکده حقوق دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی و عضو هیئت تحریریه ماهنامه «کانون».

اندازه‌گیری مالکیت در فصل پنجم، تمامی معیارهای سنجش و پیمایش آن‌ها مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد و در نهایت، با ارائه نتیجه، دین خود را به صاحبان فرهیخته این مرز و بوم ادا نماییم. نویسنده بر خود فرض می‌داند که از باب *لم یشکر المخلوق، لم یشکر الخالق* از زحمات بی‌شائبه و ارزشمند استاد گرامی جناب آقای مهندس داود حاجی قربانی که در به‌وجود آمدن این نوشته سهم به‌سزایی داشته‌اند، مراتب تقدیر و تشکر خود را اعلام داشته و از خداوند منان برای این فرزانه دوران، طول عمر با عزت مسئلت نماید.

**واژگان کلیدی:** مقادیر، کمیت، طول ابعاد، سطح حادث، حجم، وزن، مالکیت

### فصل اول - واحدهای اندازه‌گیری طول:

برخلاف مقادیر محاسبه طول ابعاد در واحد متریک که براساس سیستم دهدهی ترتیب یافته، در سابق واحدهای متداول محاسبه طول مشتمل بر ذرع، گز، گره و چارک بود که به طور کاملاً اختصاری به آن‌ها اشاره و میزان دقیق هر یک از آن‌ها با توجه به سیستم متریک بیان می‌شود.

#### ذرع:

اصلی‌ترین واحد اندازه‌گیری طول در جهان اسلام، ذراع بوده است. ذراع به معنای ابتدای ساعد تا سرانگشتان است. ذراع شرعی برابر  $49/875$  سانتی‌متر در واحد متریک است. واحد اندازه‌گیری معمول طول، در گذشته نه چندان دور ایران، ذرع نام داشت؛ که یک ذرع معمولی دربرگیرنده طولی از حداقل  $94$  سانتی‌متر تا حداکثر یک‌متر و چهار سانتی‌متر می‌باشد. چون اندازه‌های ذرع در نقاط مختلف کشور متفاوت بوده و بستگی به عرف محل داشت، کم‌ترین میزان آن را ذرع مقصر (ذرع کوتاه‌شده) می‌گفتند که در پاره‌ای از نقاط تهران و شیراز و همچنین نقاط همجوار آن‌ها رواج داشت. معمول‌ترین اندازه ذرع در تهران، واحد اندازه‌گیری طول به مقدار  $104$  سانتی‌متر مربع در سیستم متریک امروزی بوده است. در تبریز به این واحد اندازه‌گیری که کمی بزرگ‌تر از تهران بود، ذرع شاهی گفته می‌شد. این واحد معادل یک‌متر و دوازده سانتی‌متر بود. بزرگ‌ترین مقیاس اندازه‌گیری طول (به‌عنوان گز)، توسط اهالی نیشابور به کار برده می‌شد که معادل دو و نیم برابر گز شاهی بود که میزان امروزی آن، دو‌متر و هشتاد سانتی‌متر است.

هر ذرع متداول که یک‌متر و چهار سانتی‌متر بود و این مبنای امروزه شاخص

تقسیم‌بندی اجزای ذرع می‌باشد، مشتمل بر شانزده گره و هر نیم ذرع به هشت گره تقسیم می‌گردد. به عبارت دیگر، مقدار گره به‌عنوان یک واحد اندازه‌گیری، معادل یک‌شانزدهم ذرع بود (بنابراین میزان دقیق هر گره، معادل شش‌ونیم سانتی‌متر در سیستم متریک می‌شد).

در قدیم حتی وسیله‌ای به نام چوب ذرع (اعم از یک ذرعی شانزده گرهی یا نیم ذرعی هشت گره‌ای) برای اندازه‌گیری پارچه و مانند آن به‌کار می‌رفته که امروزه نیز نوع آهنین آن متداول است. عمل اندازه‌کردن با این مقیاس طول را، در اصطلاح، ذرع کردن می‌گفتند. البته برای سنجش و پیمایش مسافت‌های طولانی در جهان اسلام، واحدی چون میل، برابر ۴۰۰۰ ذراع شرعی ( $۱۹۹۵۰۰ = ۴۰۰۰ \times ۴۹/۸۷۵$ ) و حدوداً معادل دو کیلومتر (در سیستم متریک) به‌کار می‌رفته است.

فرسنگ یا فرسخ (که واحد پیمایش ایرانی است) معادل با ۳ میل (حدوداً ۶ کیلومتر در سیستم متریک) و "برید" که واحد غیردقیق پیمایش سایر مسافت‌های دور بود، معادل ۴ فرسنگ (حدود ۲۴ کیلومتر در سیستم متریک) محسوب می‌شده است. علت اطلاق چنین نامی، فاصله‌ای بوده است که به‌طور معمول چاپار یا پیک در یک‌روز طی می‌نمود.

### گز:

یکی دیگر از واحدهای اندازه‌گیری طول را در سابق، گز می‌نامیدند و اندازه‌گیری با این مقیاس را گز کردن می‌گفتند. علامه دهخدا در کتاب ارزشمند خود (لغت‌نامه، ذیل لغت گز)، به‌اشتباه، متأسفانه هر ذرع را شانزده گز دانسته است که براساس سیستم متریک امروزی، میزان دقیق آن  $۶/۵$  سانتی‌متر خواهد شد. درحالی‌که این مقدار ( $۶/۵$  سانتی‌متر)، اندازه واحد دیگری به‌نام گره است. بنابراین ایشان واحد اندازه‌گیری گز را با واحد اندازه‌گیری دیگری به نام گره، مساوی دانسته است.

در صورتی‌که با توجه به تغییر نظام مقیاس‌ها و مقادیر و اوزان به سیستم متریک در سال ۱۳۰۲، چون گز را با ذرع مساوی دانسته‌اند و مقدار آن اندکی بیش از یک‌متر بود، از باقی‌مانده بیش از یک‌متر آن صرف‌نظر نموده و یک گز را معادل یک‌متر محسوب نمودند که همین موضوع نشان می‌دهد که نمی‌توان نظر علامه دهخدا را در باب این که یک گز، یک‌شانزدهم ذرع است، پذیرفت.

ضمناً صاحب کتاب تاریخ قم گز را معادل شش قبضه دانسته و هر قبضه را چهار انگشت محاسبه نموده که به نظر می‌رسد نوعی واحد سنجش طول محلی بوده است. صاحب کتاب منتهی‌الارب نیز گز را واحد طول دانسته و آن را معادل ذرع محسوب نموده که این موضوع نیز می‌تواند قرینه‌ای برای رد نظریه علامه دهخدا باشد.

#### گره:

بر طبق مطالب اخیرالذکر، گره واحد اندازه‌گیری طول در سابق بود که جزیی از ذرع یا گز تلقی می‌گردید و هر گره دربرگیرنده‌ی یک‌شانزدهم ذرع یا گز بوده است. با توجه به میزان ذرع (یک‌صدوچهار سانتی‌متر) و تقسیم آن بر عدد شانزده، میزان دقیق گره، شش‌ونیم سانتی‌متر، در سیستم متریک خواهد بود.

البته ذکر این نکته نیز ضروری است که چون ذرع به‌عنوان واحد اندازه‌گیری واحد طول از محلی به محل دیگر متفاوت بود و به علت این که گره نیز تابعی از ذرع تلقی می‌شد، بنابراین ممکن است مقدار اندازه هر گره از محلی به محل دیگر فرق داشته باشد.

#### چارک:

از دیگر واحدهای اندازه‌گیری طول که ضمناً واحد سنجش وزن نیز محسوب می‌شد، می‌توان به چارک اشاره داشت. نام دیگر چارک، چهاریک (چاریک) بوده و به معنای یک‌چهارم هر چیز می‌باشد. علامه دهخدا و دکتر محمد معین نیز ذیل این واژه، آن را معادل یک‌چهارم ذرع یا چهار گره دانسته‌اند و از این جهت واحد پیمایش طول محسوب می‌شود.

حال آن که دکتر پولاک، طبیب مخصوص ناصرالدین شاه برای اندازه‌گیری طول، به واحدی به نام ذرع یا ارشین، اشاره داشته و هر ذرع را به چهار چارک و هر چارک را به هشت گره قابل تقسیم می‌داند (سفرنامه پولاک، ص. ۳۷۳) با توجه به مطالب صدرالاشعار به نظر می‌رسد که نظریه پولاک، مبنی بر این که هر چارک، هشت گره است، به‌طور فاحشی اشتباه و نظر علامه دهخدا در این زمینه که هر چارک را چهار گره دانسته، صائب باشد. زیرا هر چارک با توجه به این که ربع ذرع است و هر ذرع در سیستم متریک فعلی، معادل یک‌متر و چهار سانتی‌متر است؛ بنابراین هر چارک، معادل بیست‌وشش سانتی‌متر، در سیستم

متریک بوده (۰/۲۶ متر) و چون هر گره شش‌ونیم سانتی‌متر می‌باشد، پس چهار گره معادل یک چارک خواهد شد ( $۲۶ = ۶/۵ \times ۴$ ).

ضمناً محمد یوسف نوری، متوفی به سال ۱۳۰۲ هجری قمری، در کتاب خود (مفاتیح‌الارزاق، ج ۲، ص ۴۸۲) به حفر حفره‌ای به عمق یک ذرع و یک چهاریک در باغ‌های شیراز اشاره نموده است که نشان می‌دهد عمق حفره یادشده یک‌صدوسی سانتی‌متر معادل یک‌متروسی سانتی‌متر ( $۱۳۰ = ۲۶ + ۱۰۴$ ) است.

### فصل دوم - واحدهای اندازه‌گیری (سطح) مساحت:

#### جریب (گریب - گری):

جریب، واحدی است که در ایران باستان، برای سنجش مساحت مورد استفاده قرار می‌گرفت. مسلمانان علاوه بر واحد سنجش سطح، از آن به‌عنوان واحد وزن و حجم نیز بهره می‌بردند. هرچند ریشه این واژه ایرانی است (گریبا، گری) لیکن در دوره اسلامی، مسلمانان نیز از این واحد جهت سنجش و پیمایش و اندازه‌گیری سطح، در تمامی سرزمین‌های اسلامی استفاده نموده‌اند. هنوز در پاره‌ای از نقاط ایران (طبرستان و عراق عجم و اصفهان و لرستان) به تبعیت از ریشه اصلی، به آن گری می‌گویند.

بنابراین، جریب هم واحد اندازه‌گیری مساحت زمین و در پاره‌ای از موارد، مقیاس اندازه‌گیری وزن (موزون) و هم‌چنین واحد سنجش حجم (مکیل) نیز بوده است که کاربری آن به‌عنوان موزون (واحد پیمایش وزن) به تبع محاسبه مقدار وزن دانه‌هایی بوده است که در یک مساحت معین پاشیده می‌شود که حسب مورد با توجه به زمین‌های دیمی و آبی متفاوت بوده است.

مثلاً یک جریب زمین، مساحت معینی از یک زمین بود که به وزن یک جریب از بذر را بتوان در آن کشت کرد. (دهخدا، لغت‌نامه، ذیل لغت جریب)

مضافاً به جهت تطورات تاریخی گوناگون و استفاده از این واحد سنجش و پیمایش سطح، از حدود ۲۰۰۰ سال پیش تاکنون، تنوع مقدار سطح پوشش‌دهندگی و محتوای این واحد اندازه‌گیری سطح را شاهد می‌باشیم. به همین جهت در دوره‌های مختلف و در اماکن گوناگون، با شکل‌های متفاوت جریب (نظیر جریب صغیر و جریب کبیر - جریب عامر و

جریب غامر - جریب هاشمی) روبه‌رو می‌شویم. هم‌چنین از جهت سطحی که یک جریب پوشش می‌داده، نیز وحدت نظری مشاهده نمی‌گردد.

در دوره‌های مختلف تاریخی، شاهد شکل‌گیری مقدار متفاوت مساحت تحت پوشش یک جریب می‌باشیم. خوارزمی (مفاتیح‌العلوم، ص. ۶۶) اندازه یک جریب را حاصل ضرب اشل (معادل ۴۰ متر امروزی) در اشل (همان معادل ۴۰ متر امروزی) می‌داند که حاصل ضرب آن ۱۶۰۰ مترمربع می‌گردد که این میزان سالیان متمادی در کشورهای اسلامی، از جمله ایران، رواج داشته است.

در دورانی از حکومت صفویان، میزان سطح پوشش‌دهندگی جریب به مقدار ۹۵۶ و ۹۵۰ مترمربع (در واحد متریک امروزی) تنزل و تقلیل یافته است. در دوره‌های بعدی، از واژه جریب از لحاظ سطح پوشانندگی تعابیر متفاوتی شده است.

به‌عنوان مثال، در دوره قاجاریه، به نوشته خانم آن لمپتن (مالک و زارع در ایران، ص. ۶۹۸) هر جریب تقریباً یک‌هزار مترمربع یا اندکی بیش از آن (۱۱۰۸ مترمربع) محاسبه می‌شده است (جمال‌زاده، ص. ۱۹۵) که به تبع همین عامل، تقسیم جریب به واحدهای کوچک‌تر خود نظیر ذراع مربع، قفیز، عشیر و عدم انطباق این اجزا با یکدیگر، ضرورت موضوع تطبیق و برابری این واحدها را با سیستم متریک، دو چندان نمود.

در نهایت، اولین بار در دوره پنجم قانون‌گذاری (به سال ۱۳۰۲ خورشیدی) و برای بار آخر در ۱۳۱۱/۱۰/۱۸ با وضع قانون مربوط به یکسان‌سازی اوزان و مقادیر، به تمامی این اختلافات پایان داده شد. (شاکری، دنیای مقیاسات، صص. ۲۵ - ۲۴) و در این سال، هر جریب را معادل یک هکتار (ده‌هزار مترمربع) به رسمیت شناخته و این موضوع در ثبت اختیاری و ثبت عمومی لازم‌الرعايه گردید. ضروری‌بودن وضع قانون یادشده با توجه به تفاوت در میزان سطح پوشش جریب به نسبت هکتار در نواحی و مناطق مختلف و توجه به جدول زیر، مبرهن و آشکار می‌گردد.

شهر	برابری جریب با یک هکتار	شهر	برابری جریب با یک هکتار
کرج (علی شاه عوض)	۰/۲۴	تهران (کن)	۰/۲۴
کرج (ساوجبلاغ)	۰/۱۲	قم (روانچ)	۰/۱۰
محلات (خورهه)	۰/۱۰	محلات (مشهد ارده‌ها)	۰/۲۰
لاهیجان، رودسر، بابل	۱	تنکابن (کلارآباد)	۰/۱۰
گرگان (استرآباد)	۰/۰۰۲۵	تنکابن (لنگرود)	۰/۲۰
نور و نوشهر	۱	کرمانشاه (کنگاور)	۰/۰۸
مشهد (چناران)	۰/۳۶	تربت جام (بالاجام)	۰/۳۳۳
گناباد (بجستان)	۰/۱۸	کاشمر (بالا ولایت)	۰/۰۸
تربت حیدریه (سنگان)	۰/۲۰	کاشمر (کوه سرخ)	۰/۳۳
سبزوار (بیراکوه)	۰/۲۵	طبرس (اصفهک) و فردوس	۰/۱۶۶
اردستان علیا	۰/۲۲۵	فردوس حومه	۰/۱۷۵
اصفهان (قهاب)	۰/۱۰	اصفهان (ماربین)	۰/۰۷۶
نجف‌آباد، گلپایگان	۰/۱۰	نطنز (بادرود)	۰/۱۴
همدان (حسام‌آباد)	۰/۰۸۳۳	ملایر، بروجرد، تویسرکان، بروجن	۰/۱۰
الیگودرز	۰/۴۰	سمنان (سرخه)	۰/۱۲۵
سمنان (شهمیرزاد)	۰/۰۸	دامغان (تویه دروار)	۰/۵۰

شکل دیگری از تقسیم‌بندی جریب به اجزای کوچک‌تر نیز در ایران متداول بود که هر جریب را به ده قسمت مساوی تقسیم نموده و نام آن را قفیز می‌گذارند و متعاقباً هر قفیز به شش دست و هر دست به پانزده قبضه (قبضه) قابل تقسیم بود. در این تقسیم‌بندی، هر قبضه (قبضه) معادل ۱۰ مترمربع و هر دست مساوی با ۱۵۰ مترمربع و هر قفیز با ۹۰۰ مترمربع برابر می‌گشت و در نهایت، هر جریب متشکل از ۹۰۰۰ مترمربع می‌شد.

مفهوم جریب به‌عنوان واحد سنجش مساحت را نباید با مفهوم جریب به‌عنوان واحد پیمایش وزن یا واحد اندازه‌گیری حجم در هم آمیخت. باید توجه داشت که اصطلاحاتی نظیر قفیز که یک‌چهارم جریب موزون می‌باشد و سایر اجزای آن همچون مکوک، کیلچه از اجزای جریب به‌عنوان واحد سنجش وزن است؛ حال آن‌که قفیز به‌عنوان جزء جریب

(به‌عنوان واحد اندازه‌گیری سطح) که یک‌دهم جریب می‌باشد و سایر اجزای آن، که عشیر نام دارد، ذیلاً توضیح داده می‌شود.

### قفیز:

واحدی است که هم برای محاسبه سطح و هم برای سنجش وزن به‌کار می‌رود. در صورتی که این واحد به‌عنوان معیار پیمایش سطح مورد استفاده قرار گیرد، میزان آن یک‌دهم جریب می‌باشد. به‌عبارت‌دیگر، هر جریب اگر به ده قسم مساوی تقسیم گردد، اجزای تقسیم، هر کدام یک قفیز خواهد شد (برخلاف قفیز به‌عنوان جزء جریب موزون) با توجه به مطالبی که در بحث تنوع جریب از لحاظ برابری آن با هکتار ذکر شد، چون قفیز تابع ثابتی از جریب است (یک‌دهم آن)، به همین جهت، تعیین مترآژ امروزی قفیز نیز متفاوت خواهد بود.

به‌عنوان یک قاعده کلی در هنگام پیمایش سطح، می‌توان عنوان داشت که جریب را هر میزان که بدانیم، قفیز یک‌دهم آن محسوب می‌گردد. اگر جریب را معادل یک هکتار یا ۱۰۰۰۰ مترمربع بدانیم، در این صورت، مقدار هر قفیز بر پایه سیستم متریک، ۱۰۰۰ مترمربع خواهد شد و بالعکس، اگر جریب را هزار مترمربع بدانیم، در این صورت، اولین قسم آن (قفیز)، مساحتی معادل ۱۰۰ مترمربع را شامل خواهد شد.

واحدهای کوچک‌تر قفیز، به‌ترتیب به نام‌های عشیر (یا "دهر" در پاره‌ای از نقاط) و ذرع مربع می‌باشد. چون هر ده عشیر (دهر) معادل یک قفیز بوده، بنابراین مطابق سیستم متریک، در صورتی که هر جریب ۱۰۰۰۰ مترمربع و هر قفیز ۱۰۰۰ مترمربع باشد، هر عشیر معادل ده‌مترمربع محسوب می‌شد و هر عشیر نیز از ده ذرع مربع تشکیل می‌شده که آن نیز معادل یک‌مترمربع در سیستم متریک می‌باشد.

تعدادی از نویسندگان (مهراسا، انواع اراضی و مفاهیم ثبتی، ص. ۱۱) ادعا کرده‌اند که در پاره‌ای از نقاط (همچون دره کوه) هر قفیز را معادل ۹۰ قصبه می‌دانسته‌اند و همچنین ایشان اعلام داشته‌اند که اهالی آن‌جا هر قصبه را معادل ۲۰ مترمربع محسوب می‌نمودند. مطابق ادعای ایشان، چون هر جریب مشتمل بر ده قفیز بوده؛ بنابراین، داده‌ها، هر جریب معادل ۱۸۰۰۰ مترمربع خواهد شد [۱۸۰۰۰ = ۱۰ × ۹۰ × ۲۰] که چنین سابقه تاریخی در هیچ



نقطه‌ی ایران وجود ندارد.

در کتاب تاریخ قم (ص. ۱۰۹) علاوه بر این که قفیز را از اجزای جریب برشمرده، از عشیر و گز نیز به عنوان اجزای قفیز نام برده است که مطابق معلوماتی که آن کتاب ارائه می‌دهد، هر قفیز از ده عشیر تشکیل می‌شود و چون هر جریب هم از ده قفیز تشکیل می‌شود؛ بنابراین با توجه به چنین داده‌هایی، متوجه خواهیم شد که هر جریب، از يك صد عشیر مرکب خواهد شد و هر عشیر (یا دهر) نیز ۳۶ گز (ذرع هاشمی) می‌باشد.

بی‌تردید، در این صورت، هر جریب، مرکب از ۳۶۰۰ گز (ذرع هاشمی) خواهد شد که این رقم، با توجه به این که گز حدود یک متر است، غیرعقلایی به نظر می‌رسد مگر این که قائل به این نکته شویم که مقصود از ذرع هاشمی، همان گز (ذرع) نیشابور بوده که  $\frac{2}{5}$  برابر گز (ذرع) شاهی است (هر ذرع شاهی معادل  $\frac{1}{12}$  متر می‌باشد) و اگر بخواهیم آن را مبنای محاسبه قرار دهیم (یعنی هر ذرع هاشمی را معادل  $[\frac{2}{5} \times \frac{1}{25} = \frac{2}{8}]$  دو متر و هشتاد سانتی‌متر بدانیم). بدیهی است، در این صورت، هر جریب که با ۳۶۰۰ ذرع هاشمی برابر است از لحاظ برابری با سیستم متریک، معادل  $[3600 \times \frac{2}{8} = 10080]$  ده هزار و هشتاد متر مربع خواهد بود. با توجه به داده‌های فوق، متوجه می‌شویم که این امر به واقعیت بسیار نزدیک می‌باشد.

البته باید دقت فراوان نمود که اصطلاح عشیر نبایست با واژه دیگری به نام شعیر (با معنای جو) که واحد سنجش مالکیت است و مقدار آن یک نودوششم از شش دانگ یک ملک یا پلاک معین است، اشتباه شود.

من:

من، یکی از واحدهای اندازه‌گیری وزن بود که در سنجش و پیمایش و اندازه‌گیری سطح در ایران نیز مورد استفاده قرار می‌گرفت. همان گونه که قبلاً بیان گردید، پیشینیان ما از جریب به عنوان واحد اصلی اندازه‌گیری مساحت زمین استفاده می‌نمودند که ضمناً در پاره‌ای از موارد، آن را به عنوان مقیاس اندازه‌گیری وزن (موزون) آن هم به تبع محاسبه تعداد و یا مقدار وزن دانه‌هایی که در یک مساحت معین پاشیده می‌شد، به کار می‌بردند. به نحوی که حسب مورد، میزان آن با توجه به زمین‌های دیمی و آبی متفاوت بود و حتی از

جریب به عنوان واحد سنجش حجم (مکیل) نیز استفاده کرده‌اند. به همین استدلال، "من" نیز هرچند به طور کلی به عنوان واحد اصلی سنجش وزن (موزون) مورد استفاده قرار می‌گرفت لیکن در پاره‌ای از موارد آن را به عنوان واحد فرعی اندازه‌گیری و سنجش و پیمایش مساحت نیز مورد استفاده قرار می‌دادند که بسته به دیمی‌بودن و آبی‌بودن، مسطح‌بودن و پستی و بلندی زمین و به طور کلی شیب‌دار بودن آن و نیز جنس زمین و هم‌چنین جنس و وزن تخمی که در زمین پاشیده می‌شد، میزان آن در واحد سطح متفاوت بود. به همین جهت و هم‌چنین به دلیل متفاوت بودن وزن "من" در نقاط مختلف (به عنوان واحد سنجش وزن)، بی‌تردید اگر این واحد توسط پیشینیان ما به عنوان واحد سنجش و پیمایش سطح مورد استفاده قرار گرفته، در نقاط مختلف مساحت‌های متفاوتی را ایجاد می‌کرده است. بنابراین یک "من" زمین (به عنوان واحد سنجش سطح) از نقطه‌ای به نقطه دیگر متفاوت بود.

با توجه به مطالب فوق‌الذکر، همین استدلال را می‌توان برای واحدهای کوچک‌تر نظیر چارک و سیر، به عنوان واحدهایی برای سنجش سطح به کار برد. به گونه‌ای که حتی این واحدهای پیمایش، تا این اواخر، در اکثر نقاط ایران، عموماً و به طور اختصاصی، در نقاط مختلف استان‌های گیلان و مازندران و آذربایجان غربی و شرقی کاربرد داشته است. مثلاً به عنوان نمونه، در تفرش، در استان مرکزی و نیز در ساری، مرکز استان مازندران، هر من معادل ۴۰ مترمربع در سیستم متریک بود و هر چارک (چرکه) که یک چهارم من محسوب می‌شد، معادل ۱۰ مترمربع و هر سیر که یک‌دهم چارک بود، معادل یک مترمربع ارزش داشت.

براساس آمارگیری مرکز آمار ایران از روستاهای نمونه به سال ۱۳۵۰، چارک یا چارکه در دهستان اسالم حدود ۰/۲ - ۰/۲۵ هکتار و در دهستان پره سر برابر یک هکتار محاسبه می‌شد (واحدهای محلی وزن و سطح در آذربایجان غربی، ص. ۲۰ - ۱۸). پیشینیان ما حتی از "من" به عنوان واحد سنجش و پیمایش حجم نیز استفاده نموده‌اند.

### فصل سوم - واحدهای اندازه‌گیری حجم:

برخلاف اعراب که واحد پیمایش خاصی برای تعیین حجم داشتند، ایرانیان ترجیح می‌دادند برای اندازه‌گیری حجم، از روش توزین مواد موجود در آن (بدون توجه به وزن

مخصوص یا وزن حجمی) استفاده نمایند. اعراب قدیم برای واحد اندازه‌گیری حجم از دو واحد معین به نام‌های "صاع" و "مد" استفاده می‌کردند. هر صاع شرعی برابر  $\frac{4}{2}$  لیتر می‌باشد. با این قید که چون هر مد، یک ربع صاع است، به این ترتیب، هر مد تقریباً با حجمی معادل یک لیتر، برابر می‌شود (هیئتس، ۵۱ و ۴۷ - ۴۵)

"گر" واحد دیگری بود که هرچند در اصل ریشه بابلی داشت و مختص پیمایش غلات بود ولی در عصر تمدن اسلامی، از آن به‌عنوان واحد پیمایش مایعات به‌ویژه آب استفاده می‌کردند و هر کر، معادل ۶۰ قفیز دانسته شده است (هیئتس، ۴۳ - ۴۲)

همان‌گونه که در بالا به آن اشاره شد، ایرانیان از واحدهایی که برای توزین کاربرد داشت، برای سنجش حجم، به‌ویژه حجم مایعات استفاده می‌کردند. یکی از این واحدها که در سنجش و پیمایش و اندازه‌گیری حجم مایعات در ایران مورد استفاده قرار می‌گرفت، "من" و اجزای آن، نظیر چارک و سیر بود.

#### فصل چهارم - واحدهای پیمایش وزن:

در سرزمین‌ها و ممالک اسلامی، دو واحد اصلی پیمایش وزن (به نام‌های مثقال و درهم)، از زمره واحدهای متداولی بودند که برای سنجش اجسام جامد و حتی در پاره‌ای از موارد برای پیمایش مایعات به کار می‌رفته است.

##### مثقال و درهم:

نسبت هر مثقال به درهم در منابع شرعی، ۱۰ به ۷ بوده است ولی این نسبت در عرف، ۳ به ۲ است. چون مثقال شرعی معادل  $\frac{4}{464}$  گرم (در سیستم متریک) می‌باشد. لذا به‌دست‌آوردن وزن درهم شرعی (در سیستم متریک) کار بسیار ساده‌ای خواهد بود. کافی است مقدار یادشده را در  $\frac{7}{10}$  ضرب نماییم که در این صورت رقم  $\frac{3}{125}$  گرم به‌عنوان گراماژ شرعی درهم و رقم  $\frac{2}{976}$  گراماژ عرفی درهم در سیستم متریک به‌دست‌خواهد آمد. واحدهای کمتر از مثقال، به‌ترتیب قیراط، حبه، شعیر (جو)، خردل، فلس و فتیل بوده است. قیراط یا قراط، واحد سنجش وزن الماس، جواهر و سنگ‌های گران‌بها می‌باشد که بنا به گفته علامه دهخدا (لغت‌نامه، ذیل واژه قیراط)، این واحد از لحاظ وزنی در عربستان، معادل یک‌بیست‌وچهارم دینار (ربع سدس دینار) و در عراق، معادل یک‌بیستم (نصف عشر) دینار بوده است.

در نزد صنف گوهرفروشان، قیراط نیم‌دانگ (یا یک‌چهارم حبه) محسوب و وزن آن بیست‌ودو سانتی‌گرم (۰/۲۲ گرم) در سیستم متریک است. هم‌چنین دکتر محمد معین (فرهنگ فارسی معین، ذیل واژه قیراط) ادعا کرده که قیراط معادل یک‌بیست‌ویکم مثقال است که در سیستم متریک، معادل ۰/۱۶ گرم می‌شود و این موضوع با واقعیات منطبق نمی‌باشد.

#### رطل:

از دیگر واژه‌هایی که به‌عنوان موزون (واحد پیمایش وزن) کاربرد داشته، رطل است که در زمان جاهلیت (قبل از ظهور اسلام) در عربستان وزنی معادل ۴۸۰ درهم داشته؛ به‌نحوی که هر رطل مشتمل بر ۱۲ اوقیه و هر اوقیه برابر ۴۰ درهم بود. با توجه به این که هر درهم، معادل ۳/۱۲۵ گرم می‌باشد، پس برابری هر اوقیه در آن زمان با توجه به سیستم متریک امروزی، معادل ۱۲۵ گرم (یا ۰/۱۲۵ کیلوگرم) بوده است. به این ترتیب، هر رطل، از حاصل ضرب اوقیه (۰/۱۲۵ کیلوگرم) در عدد ۱۲ به‌دست خواهد آمد که بدین وسیله مشخص می‌شود هر رطل، در زمان قبل از ظهور اسلام، معادل ۱/۵ کیلوگرم امروزی بوده که این معیار امروزه ملاک عمل نمی‌باشد.

بنا به گفته تعدادی از زبان‌شناسان و به تبع آنان پاره‌ای از حقوق‌دانان (سجودی، ترمینولوژی حقوق، شماره ۲۶۹۴) چون رطل واژه دخیل یا واژه وارداتی است که از زبان یونانیان وارد ادبیات عرب شده، به همین دلیل بعد از ظهور اسلام، در میزان آن تردید حاصل شد. البته باید توجه داشت که چون در آن زمان، به واسطه ارتباط جامعه اسلامی با تمدن یونان، رطل‌های فراوان (همانند رطل بغدادی، رطل مصری، رطل حلبی، رطل حرانی، رطل حموی، رطل دمشق) با مقادیر گوناگونی وجود داشت؛ لذا در دوره عباسیان، رطل بغدادی (که وفق گفته دکتر محمد معین، حدوداً معادل ۱۲۸/۵ درهم یا ۹۰ مثقال و تقریباً معادل ۳۲۰ گرم در واحد متریک بود) به‌عنوان رطل شرعی از جانب فقهای آن دوره برای پیمایش وزن، پذیرفته شد. توجه به این نکته ضروری است که تنها براساس گفته علامه دهخدا (لغت‌نامه، ذیل واژه رطل) "باتمان" نام دیگر رطل به زبان ترکی است.

در پاره‌ای از موارد، از رطل که واحد اصلی اندازه‌گیری وزن است، به‌عنوان واحد اندازه‌گیری حجم (براساس وزن مایع موجود در ظرف) نیز استفاده می‌کرده‌اند که

در این صورت، باید تناسب بین رطل و لیتر به دست آید.

بعضی‌ها (www.RASEKHOON.NET /ARTICLE/SHOW) برای این که رطل را همان لیتر بدانند، دلایل منطقی ارائه نموده‌اند. به ویژه این که هم لیتر و هم رطل از اجزای کوچک‌تری با نسبت مساوی تشکیل شده‌اند. جزء کوچکتر لیتر، اونس (هر لیتر ۱۲ اونس) نام دارد. رطل هم از واحد کوچک‌تری به نام اوقیه (هر رطل از ۱۲ اوقیه) تشکیل می‌شود و جالب این که بر پایه هر اونس ۲۴/۳۴۹۵ گرم، وزن هر لیتر آب حدوداً ۳۴۰/۱۹۴ گرم خواهد شد که این مقدار به رطل بغدادی بسیار نزدیک می‌باشد.

چون هر یک از مایعات دارای وزن مخصوص معینی هستند، شاید تفاوت اندکی که بین وزن لیتر با وزن رطل از یک طرف، با وزن اونس و اوقیه (به‌رغم نزدیکی و شباهت تلفظ الفاظ مذکور با یکدیگر) از طرف دیگر وجود داشته باشد، بدین وسیله توجیه گردد.

#### دانگ (دائق) و تسوج:

در ایران باستان نیز واحدهای پیمایش وزن وجود داشت که می‌توان به دانگ (دائق) که یک‌ششم مثقال و تسوج که یک‌بیست‌وچهارم مثقال بود، اشاره داشت. این واحدها همگی از مثقال کوچکتر بودند. بنابراین هر دانگ معادل ۰/۷۴۴ گرم و هر تسوج، معادل ۰/۱۸۶ گرم در سیستم متریک می‌باشد.

#### سیر، چارک، من، ری و خروار (خربار):

واحدهای بزرگ‌تری از مثقال نیز وجود داشت که سیر (استیر)، چارک، من، ری و خروار (خربار)، پنج نمونه از آن‌ها بودند که "من" حد واسط آن‌ها محسوب می‌گردد. به عبارت دیگر، پایه و مبنای واحدهای بزرگ‌تر از مثقال، "من" بود.

"من" به‌عنوان واحد اندازه‌گیری، در ایران، از نقطه‌ای به نقطه دیگر متفاوت بود. با مطالعه کتاب فرهنگ فارسی (محمد معین، فرهنگ فارسی، ذیل لغت من) متوجه می‌شویم که حداقل احتساب این واحد (یک‌سی‌ودوم یک کیلوگرم در فیروزآباد) و حداکثر آن (یک‌صد و بیست و هشت کیلوگرم در شادگان) بوده است که این دامنه اختلاف از لحاظ اجتماعی بسیار قابل توجه است.

البته باید توجه داشت که چون "من" براساس و پایه "درهم" تعریف می‌شد و وزن درهم در سنوات گوناگون و در شهرهای مختلف، متفاوت بود، به همین جهت نیز این اختلاف،

کاملاً طبیعی و مشهود بود.

با توجه به گفته فوق، شیراز دارای دو نوع "من" بود که به یکی از آنها که معادل ۱۰۴۰ درهم بود، "من بزرگ" می‌گفتند و به دیگری که معادل ۲۶۰ درهم بود، "من کوچک" گفته می‌شد. من تبریز که از لحاظ وزنی با من عراق مساوی بود، معادل ۲۶۰ درهم وزن داشت و برابری آن در سیستم متریک، ۲/۹۷۰ کیلوگرم بود.

ذکر این نکته ضروری است که هرگاه من تبریز را به چهار تقسیم نماییم، چارک یا همان چهار/یک به دست می‌آید که معادل ۷۴۲/۵ گرم در سیستم متریک می‌باشد (با کمی اغماض ۷۵۰ گرم) و چون هر سیر مساوی یک‌چهلیم من تبریز و یک‌دهم چارک محسوب می‌شد. باتوجه به این که مقدار هر من تبریز مشخص بود، بنابراین تعیین برابری سیر با گراماژ آن در سیستم متریک، کار بسیار آسانی خواهد بود و کافی است عدد ۲/۹۷۰ کیلوگرم را بر چهل یا میزان چارک (۷۴۲/۵ گرم) را بر ۱۰ تقسیم نماییم تا وزن سیر (استیر) به دست آید. با انجام چنین تقسیمی، متوجه می‌شویم که وزن هر سیر، معادل ۷۴/۲۵ گرم در سیستم متریک می‌باشد (با کمی اغماض ۷۵ گرم). با توجه به آموخته‌های فوق متوجه می‌گردیم که هر چارک (چهارک یا چهاریک) معادل ده سیر می‌باشد که علاوه بر اجزای "من" به‌عنوان واحد سنجش وزن، دارای کاربری فرعی به‌عنوان واحد پیمایش سطح نیز هستند که قبلاً شرح آن گذشت.

البته "من" دیگری نیز وجود داشت که به "من شاهی" معروف بود که معادل پنج‌هزار گرم یا پنج کیلوگرم در سیستم متریک بوده است که واحدهای ریزتر آن (نظیر چارک و سیر) از لحاظ گراماژ در سیستم متریک، متفاوت با "من تبریز" خواهد بود.

باید توجه داشت که واحدهای بزرگ‌تر از من، ری و خروار (خربار) و جریب بوده است. برابر گزارش صاحب ترمینولوژی حقوق (جعفری لنگرودی، ترمینولوژی حقوق، ص. ۳۴۱) "ری" وزنی برابر با چهار من تبریز (معادل تقریباً ۱۲ کیلوگرم فعلی) است و کلمه "ری کردن" به معنای وزن کردن در پاره‌ای از ولایات مورد استعمال قرار می‌گیرد. خروار (خربار) نیز وزنی معادل صد من (سیصد کیلو) در واحد متریک، داشته است.

در خصوص استفاده از "ری" و "خروار" به‌منظور واحدی برای سنجش و پیمایش سطح، وحدت نظر وجود ندارد. ولی به‌طور عملی در پاره‌ای از نقاط ایران (نظیر محدوده تهران و

مازندران) این واحد (ری) به‌عنوان معیار اندازه‌گیری سطح نیز به‌کار رفته است. چون هر من، حدود ۴۰ مترمربع را شامل می‌گردیده، بنابراین یک ری (که معادل چهار من بوده) دربرگیرنده مساحتی حدود ۱۶۰ مترمربع می‌شده است و هر خروار زمین، سطحی معادل، چهارهزار مترمربع را در این مناطق دربرمی‌گرفت.

در خصوص جریب به‌عنوان واحد اندازه‌گیری وزن، به‌واسطه این که وحدت نظری بین لغت‌شناسان در میزان آن وجود ندارد، آن را در مقوله جداگانه‌ای مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم.

### جریب (به‌عنوان واحد پیمایش وزن):

از دیگر واحدهای سنجش وزن، می‌توان به جریب اشاره داشت که مطابق تحلیل نویسنده منتهی‌الارب (دهخدا، لغت‌نامه، ذیل واژه جریب)، جریب مقدار معلوم از موزون که چهار قفیز می‌باشد و قفیز هشت مکوک و مکوک سه کیلچه و کیلچه، یک من و هفت‌ثمن من. به عبارت دیگر، هر جریب موزون از ۴ قفیز تشکیل شده و هر قفیز موزون نیز از هشت مکوک و هر مکوک از سه کیلچه و در نهایت هر کیلچه از یک من و هفت‌هشتم من تشکیل می‌شده است. (دهخدا، لغت‌نامه، ذیل لغت جریب موزون) بسته به عرف محل و با فرض این که هر من معادل سه کیلوگرم باشد، میزان کیلچه معادل  $5/625$  کیلوگرم و هر مکوک مساوی با  $16/875$  کیلوگرم و هر قفیز معادل  $135$  کیلوگرم و در نهایت هر جریب مساوی  $540$  کیلوگرم در واحد متریک بوده است. حال آن که بر طبق گفته نویسنده ارش‌اللغه (دهخدا، لغت‌نامه، ذیل واژه جریب) جریب به‌عنوان واحد اندازه‌گیری وزن (جریب موزون) معادل  $111/236$  کیلوگرم بوده است و چون قفیز به‌عنوان جزء جریب موزون (به‌عنوان واحد پیمایش وزن) ربع جریب می‌باشد؛ بنابراین، وزن قفیز براساس سیستم متریک  $27/8$  کیلوگرم است و سایر اصطلاحات (مانند مکوک و کیلچه) نیز از اجزای قفیز به‌عنوان واحد سنجش وزن است. هر قفیز از هشت مکوک تشکیل شده است. در نتیجه، هر مکوک معادل  $3/476$  کیلوگرم بوده و هر مکوک به سه کیلچه تقسیم می‌شود که برابری وزن کیلچه در سیستم متریک، معادل  $1/586$  کیلوگرم خواهد شد. همان‌گونه که در سابق بیان شد این تفاوت فاحش، به واسطه دیمی و آبی بودن زمین، مسطح یا شیب‌دار بودن زمین و حتی تفاوت در مفهوم جریب و من، به‌عنوان دو واحد اندازه‌گیری سطح و وزن، در نقاط



مختلف ایران، قابل توجیه است.

### فصل پنجم - واحدهای سنجش مالکیت:

#### دانگ:

سدس یا یک‌ششم هر چیزی یا یک حصه از شش حصه هر مالی را دانگ می‌نامند یا به عبارت دیگر، یک بخش غیرقابل متجزا از شش بخش یک چیز نیز همین عنوان را دارد. این اصطلاح بیشتر به عنوان واحد مالکیت در اموالی به کار می‌رود که دارای سطح و حجم می‌باشند. به عنوان مثال، سه دانگ مشاع از شش دانگ یک خانه یا یک دانگ مشاع از شش دانگ یک مزرعه، از نمونه‌های رایج کاربرد این واژه است. البته معنای این حرف، این نیست که این واژه در مورد سایر اموال فاقد کاربرد است.

علاوه بر واحد مالکیت اموال دارای سطوح و حجم، از این اصطلاح برای تعیین اجزای نقود و همچنین در موسیقی و تعیین پاره‌ای از اجزای شبانه‌روز یا ساعت نیز استفاده شده است.

کاربرد دانگ در درهم و دینار (نقود زمان‌های سابق) به این گونه بوده که هر درهم به ۳۶ حبه تقسیم می‌شد که هر دانگ ۶ حبه از آن و کل ۳۶ حبه، شش دانگ درهم محسوب می‌گردد. به همین جهت، وزن یک درهم، شش دانگ بود و چون هر دانگ، دو قیراط می‌شده؛ بنابراین وزن شش دانگ هر درهم، ۱۲ قیراط بوده است و چون هر قیراط نیز دو تسوج (تسو یا طسوج) بوده، به همین جهت، هر درهم به ۲۴ تسوج قسمت می‌شد و اگر هر تسوج را معادل دوجو میانه بدانیم، در این صورت، هر درهم معادل ۴۸ جو میانه خواهد بود و چون هر جو میانه مساوی با دو شعیر بوده که در نهایت یک درهم معادل ۹۶ شعیر می‌شده است. به این ترتیب، وزن و ارزش هر دانگ درهم، معادل ۸ جو میانه یا ۱۶ شعیر بوده و ضمناً هر دانگ درهم، معادل چهار تسوج بوده است.

با دقت در مطالب فوق متوجه می‌گردیم که درهم و دینار به عنوان واحد یک‌پارچه، درست و کاملی از نقود بوده‌اند که به آن‌ها شش دانگ درهم و دینار می‌گفته‌اند و اجزای نقود (اعم از درهم و دینار) عبارت از دانگ، قیراط، تسوج (طسوج)، حبه، جو میانه و شعیر بوده است و مراد گوینده از این اجزاء، به ذهن آوردن پول خرد امروزی که در آن زمان به آن‌ها پیشیز گفته می‌شد، بود.



در کتاب تاریخ قم (ص. ۱۰۸) جمله [به هر صد جریب زمین، غله و پنبه و انگور و زعفران و خضریات، شانزده درم و چهار دانگ درهمی، حق مساح و معابر است. ده درهم از آن مساح و شش درهم و چهار دانگ درهمی، از آن معابر] را می‌خوانیم که از دو واحد اندازه‌گیری (جریب و دانگ) صحبت به میان آورده که اولی، واحد سنجش و پیمایش سطح و دیگری، از اجزای خرد درهم است.

#### تسوج (تسو یا تسوک یا طسوج):

واحد ایرانی سنجش مالکیت، تسوج نام داشته و ربع یک‌دانگ بوده است. تسوج به‌عنوان یک اصطلاح در دوره پادشاهان قدیم ایرانی (هخامنشیان و ساسانیان) معیار ثابت و یک عدد کسری معین بود که عبارت از یک‌بیست‌و‌چهارم از هر چیزی می‌باشد و شاید به‌همین جهت نیز در دوره ایران باستان به یک ساعت، یک تسوج گفته می‌شد و در پاره‌ای از نقاط، همینک، این اصطلاح در همین معنا به کار برده می‌شود. متأسفانه بعضی از مؤلفین (مهرآسا، انواع اراضی و مفاهیم ثبتی، ص. ۱۰) اعلام داشته‌اند که در پاره‌ای از نقاط ایران (تفرش) به سه ساعت آب، یک تسوج می‌گفتند. این گفته فقط در فرضی صادق است که مدار آب را ۸ فرض نموده و هر نوبت آب را براساس شبانه‌روز، سه ساعت بدانیم. در غیر این صورت، بی‌تردید این جمله اشتباه فاحش خواهد بود و امید این که اشتباه مذکور ناشی از [امور فنی مانند ماشین‌نویسی و] تایپ باشد. زیرا در تمامی نقاطی که از این واژه برای آبیاری یا واحد سنجش مالکیت استفاده می‌نمایند، آن را معادل یک ساعت از شبانه‌روز یا یک‌بیست‌و‌چهارم چیزی استعمال نموده‌اند (مگر در موردی که آقای مهرآسا گزارش نموده‌اند).

باید توجه داشت که امروزه، اعراب از این لغت فارسی، برای ساعت مسواک‌زدن استفاده می‌نمایند. چون ایرانیان آگاه بودند که هر شبانه‌روز از بیست‌و‌چهار جزء تشکیل می‌شده، جزء مذکور را تسوج (تسو یا طسوج) نام نهادند که امروزه به آن ساعت اطلاق می‌گردد.

بنابراین اگر تمامیت یک ملک را شش‌دانگ بدانیم و هر دانگ را چهار تسوج، متوجه خواهیم شد که هر تسوج، یک‌بیست‌و‌چهارم شش‌دانگ یک ملک خواهد شد. این معیار عام که بیشتر در پیمایش و سنجش زمان به کار برده می‌شد، با حفظ کارکرد خود (به‌عنوان یک کسر معین = یک‌بیست‌و‌چهارم) تا قبل از تطبیق مقادیر و مقیاس‌ها، در سال‌های

۱۳۰۲ و ۱۳۱۱ هجری شمسی، به‌عنوان واحد ارزیابی مالکیت، نیز کاربرد داشت. با توجه به آموخته‌های فوق متوجه می‌شویم که تسوج به‌معنای یک ساعت از بیست‌و‌چهار ساعت، در ایران باستان کاربرد داشته است. وجود همین درایت در ایرانیان، باعث شده تا این ملت از این واحد، برای آبیاری نیز بهره ببرند و به همین جهت یک تسوج (تسو یا تسوج) را معادل بهره‌برداری یک ساعت آب از مدار ۲۴ ساعت پنداشته و مبنای کار میرآب‌ها در زمان قدیم قرار می‌گرفت.

#### حبه:

واحد دیگر ارزیابی میزان مالکیت، حبه بود که همینک نیز در پاره‌ای از نقاط ایران کاربرد دارد و آن مقدار یک‌سوی و ششم از تمامیت هر مال محسوب می‌گردد که تا چند سال قبل، کاربرد خاصی در املاک داشت. با توجه به مطالب پیشین متوجه خواهیم شد که هر شش حبه، یک‌دانگ محسوب می‌گردد.

#### شعیر:

هرچند این واژه قبلاً به‌عنوان واحد سنجش مالکیت بر اجزای نقود (اعم از نقره و طلا) به‌کار می‌رفت و دربرگیرنده‌ی یک‌نودوششم درهم و دینار بود لیکن بعداً (تا قبل از سال ۱۳۰۴ شمسی) نقش خود را تغییر داده و به‌عنوان واحد ارزیابی مالکیت املاک، مبنای کار محررین ثبت اسناد در هنگام نقل و انتقال املاک (به‌عنوان کسر معینی از مالکیت املاک = یک‌نودوششم تمامیت ملک یا یک‌شانزدهم یک‌دانگ ملک) قرار گرفت.

از مجموع مطالب مندرج در این فصل متوجه خواهیم شد که از مفهوم دانگ، حبه، شعیر و تسوج که در حقیقت واژه مربوط به کسر معینی از اعداد می‌باشند، می‌توان در همه جا و در تمامی موارد استفاده نمود. پیشینیان ما، به هیچ وجه از این واژه‌ها به‌عنوان وسیله ارزیابی و پیمایش سطح استفاده ننموده‌اند بلکه آنان علاوه بر کاربرد این اصطلاحات در نقود (اعم از درهم و دینار) که از آن‌ها به‌عنوان واحدهای کوچکتر در سنجش مالکیت اموال استفاده می‌کردند، از این اصطلاحات، به‌ویژه در املاک نیز سود می‌جستند. بدین ترتیب که گذشتگان ما، هر دانگ را معادل یک‌ششم مال و هر حبه را معادل یک‌ششم دانگ (یک‌سی‌وششم کل ملک) و هر شعیر را مساوی با یک‌شانزدهم دانگ (یک‌نودوششم شش دانگ ملک) و هر تسوج را معادل ربع‌دانگ (یک‌بیست‌و‌چهارم

شش دانگ ملك) در نظر می‌گرفتند. بنابراین نمی‌توان برای هر دانگ، حبه، شعیر و تسوج (به‌عنوان اجزای خرد مالکیت افراد بر املاک) مساحت معینی را در نظر گرفت ( زیرا این واژه‌ها در حقیقت، واژه‌های مربوط به نسبت معین بین اعداد می‌باشند) و میزان مساحت آن‌ها تابعی از مساحت کل ملك می‌باشد که به تبع تغییر مساحت ملك، مساحت این واحدهای خرد نیز تغییر می‌نماید.

کافی است مطلب مذکور از چشم تیزبین کارشناسان این مملکت مغفول بماند. در این صورت، بی‌تردید این اصطلاحات با سایر واژه‌های ثابت (ولی متغیر در پس زمان که واحد سنجش مساحت می‌باشند همچون جریب، قفیز) مخلوط و بالتیجه موجب تضییع حقوق مردم خواهد شد.

### نتیجه:

علاوه بر اصطلاحات فوق‌الذکر که به‌طور متداول، اصطلاحات مأنوس در ادوار مختلف تاریخ ما بوده، باید توجه خوانندگان را به این نکته نیز معطوف داشت که بنا به عرف محل واژگانی وجود داشتند و شاید بعضاً هم وجود داشته باشند که به‌صورت عادت معمول در سنجش و پیمایش‌های مذکور مورد استفاده قرار می‌گیرند. این واژگان که معنای ثابت و معینی را به ذهن متبادر می‌سازند، از قبیل فنجان، سرچه، طاق، جرعه، فله، سبو، فد، کل، شتق، ایاق، دو آب، سه آب (به‌عنوان واحدهای تعیین بهره‌برداری از آب قنوات در هنگام آبیاری)، حسبه (نسبت یک‌هفتادویکم در هنگام تعیین میزان مالکیت)، جفت، گاو، پا، خردل (واحد تعیین مساحت محلی به‌ویژه در کردستان) معمولاً در نقاط معینی کاربرد دارند لیکن گاهی از اوقات به واژگانی برخورد می‌نماییم که حتی در شهرهای نزدیک به هم نیز با یکدیگر فرق داشتند.

به‌عنوان مثال، می‌توان به اصطلاح درز (به‌عنوان واحد سنجش مساحت) اشاره داشت که در نقاط مختلف با مترآزهای ۱۰/۸۱۶ و ۱۸/۰۲۶ و ۲۱/۶۳۲ گزارش شده است. (مه‌راسا، انواع اراضی و مفاهیم ثبتی، صص. ۱۴ - ۱۰)

همان‌گونه که مشاهده می‌شود، پیشینیان ما بدون وجود وسایل دقیق و با بهره‌گیری از هوش سرشارشان، ضمن آشنایی با نظام دهنده‌ی و سایر نظام‌های شمارش و پیمایش،

مشکلات ناشی از کیل، وزن و تعیین مساحت و مالکیت اراضی و اموال خود را به راحتی حل می‌کردند و با گذشت مدت‌های مدید اگر ما ناتوان از محاسبه نتایج حاصل از اقدامات آن‌ها می‌باشیم، این ناتوانی بیشتر ناشی از عدم دقت و همچنین عدم شناخت تطورات تاریخی اوزان و مقادیر و مقیاس‌ها می‌باشد که از زمانی به زمان دیگر با توجه به حمله اقوام مختلف به ایران، تغییر نموده و شناخت این تفاوت مستلزم صرف اوقات فراوان و حوصله بی‌حد و حصر است و تبیین این اختلافات، به قدری حائز اهمیت است که اگر یک پژوهشگر نتواند خود را با این واحدهای پیمایش طول، حجم، سطح، وزن و تعیین میزان مالکیت بر اموال منقول و غیرمنقول سازگار و منطبق نماید، نمی‌توان از وی تجزیه و تحلیل منطقی از مسائل ثبتی قدیم یا مسائل ثبتی رایج در عرف محل خاصی را انتظار داشت.

به همین جهت و به‌منظور پاسداشت از فرهنگ ایجادشده توسط نیاکانمان درخصوص اوزان و مقادیر و مقیاس‌ها، این مختصر به رشته تحریر درآمد. به این امید که آیندگان با دقت در افعال پیشینیان (با توجه به سطح تکنیکی هر زمان) ما را نیز در هنگام نقد تاریخی اعمالمان، با ترحم مورد ارزیابی قرار دهند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی